

# آقای بدشانس

نویسنده: سعید سلیمانی

هرگونه استفاده از این نمایشنامه منوط به اجازه

نویسنده است

# ارتباط از طریق تلگرام

۰۹۳۹۹۳۰۴۸۸۶

نقش ها :

مسعود در ستکار

گدا

مادر و پسر

جوان کلاهبردار

مامور

۲ نفر هنرور

مسعود روی یک نیمکت در پارک نشسته و به روبه رو خیره شده ، گدایی از راه می رسد و اطراف مسعود می چرخد ولی مسعود متوجه حضوره گدا نمیشه گدا که پلاکاردی بر دست دارد هی از جلود مسعود راه می رود ولی هیچ حرکتی از مسعود نمی بیند

گدا به شونه های مسعود میزنه می گه : هی آقا آقا حواست نیست اصلا

مسعود: ببخشید تمرکز کرده بودم بفرمایید کاری داشتید

گدا: پلاکارد را میاره جلوی چشمای مسعود

مسعود: ببخشید کارتون چیه ؟ اگه آدرس دستشویی می خوای این پارک نداره

گدا: من مشتری دارم این پارک هستم خودم می دونم دستشویی نداره

مسعود: ببخشید منظوری نداشتم اخه ۱۰ نفر تا حالا ازم ادرس گرفتند و گفتم شما شاید دنبالش می گردین

گدا: دنبال چی می گردم

مسعود: همون دستشویی دیگه

گدا: حالت خوبه ؟؟ مشکلی نداری

مسعود: مرسی ممنون شما خوب هستید؟

گدا: سواد داری؟

مسعود: ببخشید بله دارم

گدا: پس می تونی بخونی

مسعود: اگر از خوندن منظورتون آوازه من صدای خوبی ندارم هر وقت هم که می خونم با بابام دعوا می شد

گدا: این پلاکارد و می گم می تونی بخونی

مسعود: بله ولی یه کم بد خط نوشتید می تونید خودتون بخونید

گدا: دببخشید شرمند هام با خط نستعلیق نتونستم بنویسم

مسعود: خط نستعلیق که خیلی قشنگه فقط خواستید بنویسید دورش یه حاشیه سبز

مایل به قهوه ای بزنیید خیلی قشنگ می شه

گدا: چشم حاشیه هم میزنم حالا میدی برم

مسعود: ببخشید چیو بدم

گدا: کتیبه کوروش کبیر و ؟

مسعود: ببخشید من کتیبه اشو ندارم فکر کنم منو با کسی اشتباه گرفتی

گدا: نه عزیز من شما انگار مارو یک ساعته گرفتی می گم پولو میدی برم  
 مسعود: ببخشید متوجه نمیشم من پوله چیو باید بدم  
 گدا: عزیز من الان یک نیازمند ابرو دار جلوت وایساده یه کمکی بهش کن  
 مسعود: ببخشید نیازمند ابرو دار شما هستید  
 گدا: بله . حالا میدی برم  
 مسعود: من شرمند ه ام متوجه نشدم ازتون معذرت می خوام (بلند میشه و با  
 گدا دست و روبوسی میکنه و تمام جیبش را می گرده و ۵۰۰ تا تک تومنی میذاره  
 کف دست گدا  
 گدا: فکر نمی کنی این زیاده یه کم  
 مسعود: اشکالی نداره چون خرد نداشتم بهتون بدم  
 گدا: بعد با این به ادم چی میدند؟  
 مسعود: من قیمت ها دستم نیست نمی دونم فکر کنم پوله یک دونه نون بشه  
 گدا: مرده حسابی الان یک ساعته وقت منو گرفتی این همه فک زدم ۵۰۰ تومن به  
 من میدی اینو بزنم تو فرقه سرت  
 مسعود: ببخشید من شرمند هام همینقدر بیشتر نداشتم من خودم از خونه تا  
 اینجا پیاده اومدم چون پوله واسه کرایه نداشتم  
 گدا: اینا دیگه قدیمی شده همه این بھونه ها را از برم کیفیت و خوب بگرد  
 .. اصلا به قیافه ات نمی خوره پول نداشته باشی  
 مسعود: ببخشید من در توانم همین قدر بود باور کنید پولی ندارم  
 گدا: چطوری باور کنم اخه با این تیپ و قیافه داری دروغ میگی . شما بگه ادم  
 نیستی؟  
 مسعود: ادم بله ادم هستم  
 گدا: پس چطوری تو اون وجودت یه ذره حس همدوستی انسان دوستی و عاطفه نیست  
 مسعود: نه واقعا اینجوری نیست من کاملا ادم احساسی هستم ولی باورکنید  
 پولی ندارم .  
 گدا: می دونی تو طول روز چقدر از این حرفها می شنوم می دونی چقدر با این  
 حرفها تحقیر می شم مگه من ازت چی خواستم چرا با احساست من بازی می کنی  
 تو چطوری به خودت میگی ادم  
 (گدا شروع به گریه کردن می کند مسعود از جاش بلند میشه و دستمال از  
 جیبش در میاره و اشکای گدا را پاک میکنه)  
 مسعود: من نمی خواستم شما را ناراحت کنم الان منتظر شاگردم بودم که بهش  
 ریاضی درس بدم اگه کارم خوب بود قرار بهم پول بده الانم جیبم خالیه خالیه  
 گدا: باشه حرفاتو قبول کردم  
 مسعود: ممنونم ازت امیدوارم یه روزه دیگه حتما بهت کمک بیشتری کنم  
 گدا: امروز می تونی؟؟؟  
 مسعود: امروز که جیبم خالیه  
 گدا: الان خالیه گفتمی به شاگردت درس بدی اولین دستمزدتو بهت میده  
 مسعود: بله ولی نمی تونم قول بدم  
 گدا: ببین اصلا فکر نکنی من ادم بی رحمی هستم اصلا این فکر نکن . من یه  
 شماره کارت بهم میدم دستمزدو که گرفتی بریز واسم  
 مسعود: بله حتما باید امروز بریزم  
 گدا: شمارتو بهم میدی؟  
 مسعود: واسه چی میخوای  
 گدا: ای بابا من که تو رو نمیشناسم دیگه هم که نمیبینمت باید یه شماره ازت  
 داشته باشم بتونم پیگیری کنم جریان واریز و  
 مسعود: ۰۹۳۹۹۳۰۴۸۸۶  
 گدا: الان یه تک واست میزنم ببین شمارم افتاد ذخیره کن  
 مسعود: بله افتاد

گدا: ساعت چند میشه دقیقا؟  
 مسعود: من ساعت ۴.۳۵.۴۶ ثانیه تموم میشه البته اگه شاگردم بدقولی نکنه  
 گدا: پس من ساعت ۴.۳۶ دقیقه منتظرم  
 مسعود: منتظر چی ؟  
 گدا: حواست نیست اصلا منتظرم پولو بریزی دیگه  
 مسعود: بعد اگه امروز بهم ندادندچی  
 (گدا یقه مسعود و میگیره )  
 گدا: ببین داری دبه می کنی ها؟ می خوام از سادگی من سوء استفاده کنی  
 اینجوری نمیشه یه ضمانت بهم بده  
 مسعود: من اهله دبه نیستم ولی این احتمال هم هست که اونا بدقولی کنند  
 اینم باید در نظر گرفت  
 گدا: ضمانت می خوام همین کفش ها که پوشیدی ؟ قیمتش چنده همین رو دربیار  
 بده من  
 مسعود: ضمانت نیاز نیست گفتم اگه بهم بدنند به شما هم میدم من تا حالا دروغ  
 نگفتم  
 گدا: نه نمیشه همین الان اولین دروغتو گفتم پشت سر هم داری دبه می کنی  
 بدچور این کتت هم باید بدی  
 مسعود: پس خودم چی ؟  
 گدا: نترس پولو که ریختی به حساب واست میارم .  
 مسعود: می دونید اینا رو پدرم با هزار منت واسم خریده ارزش این ها واسه  
 پدرم بیشتر از خوده منهاگه متوجه بشه پوست کله امو می کنه  
 گدا: فکرشم نمی کردم پشت این قیافه مظلوم چه بی رحمی قایم شده وقت منو  
 بیشتر از این نگیر دربیار بده من  
 گدا: شما نگران نباش امروز بدقولی نکنی واست پس میارم فقط یه ضمانته که  
 من خیالم راحت باشه  
 مسعود: قول می دید پس بیارید  
 گدا: ببین من مثله تو دروغگو و دورو نیستم حرفی که میزنم پاش وای می  
 ایستم  
 (مسعود کتش را درمیاره و می ده)  
 گدا: کفشاتو  
 مسعود: میشه همیون کت ضمانت باشه قیمتش بیشتر از این کفش هاست  
 گدا: داری وقت منو بیخود میگیری بکن بده  
 مسعود: چشم بفرمایید.. بعد خودم چی پام کنم  
 گدا : نگران نباش بیا این دمپایی ها را بگیر بپوش .. امروز حسابی وقتمو  
 گرفتی ولی اشکالی نداره این تقصیره شما نیست تو این زمینه فرهنگ سازی  
 نشده والا من نباید واسه چنر غاز این همه فک بزمن مجبور بشم ضمانت بگیرم  
 مسعود: ببخشید دیگه ولی من تا حالا دروغ نگفتم وزیره حرفم نزد  
 گدا: میدونم میدونم .. خوب کاری نداری با من ساعت ۴.۳۶ منتظرم فعلا خداحافظ  
 مسعود: بله بهم دادند منم میریزم به کارت شما  
 (مسعود نگاهی به دمپایی ها میکنه ومنتظر روی نیمکت میشینه مادر وپسر از  
 راه می رسند)  
 خانگی با تیپ و لباس شیک به سمت مسعود میاد مسعود از جاش بلند میشه سلام  
 می کنه ولی خانم محل نمی ده ومنتظر به اطرافش را نگاه میکنه  
 مادر: با این دیرکردنش معلومه که چه ادم بی انضباطی هست  
 پسر میره روی نیمکت میشینه مادر سره پسر داد میکشه : ارمین داری چیکار  
 میکنی پسر مگه صد بار بهت نگفتم نباید کناره هرکس و ناکس بشینی مگه  
 قیافه اشو نمیبینی  
 اینجا معتاد زیاد رفت و آمد میکنه نباید به هرکسی نزدیک بشی

(مسعود زیر چشی نگاه میکنه و نمی دونه چطوری باید خودش را معرفی کنه )  
 مادر: اگه تا یک دقیقه دیگه نیومد می ریم .بی شعور خونه به این بزرگی را  
 قبول نکرده می خواد به بچه من تو این پارک کثیف درس یاد بده  
 واقعا چه ادمای بی کلاس و بی فرهنگی پیدا می شنند واسه همین انقدر معتاد  
 تو کشورمون داریم  
 با این که اصلا دوست ندارم بهش یه زنگ میزنم چیکار کنم تا شب که نمی تونم  
 اینجا منتظر واستم  
 الو آقای مسعود درستکار  
 مسعود: بله خودم هستم  
 مادر: آقای درستکار الان نیم ساعته منتظر شما هستم نمی دونم برای این بد قولی  
 چه جوابی می خواین بهم بدید ولی حتما در حق الزحمه شما این بد قولی را لحاظ  
 می کنم اینو مطمئن باشین  
 مسعود: من بد قولی نکردم الان توی پارک هستم  
 مادر: اقا چرا دروغ میگی من الان تو پارک هستم و شما را نمیبینم  
 (مسعود از جاش بلند میشه) مسعود دستش را تگون می ده : من جلوتون ایستادم  
 منو نمیبینید  
 مادر گوشه را قطع میکنه و مسعود را یه براندازی می کنه ببخشید شما؟  
 مسعود: بنده مسعود درستکار هستم فوق لیسانس ریاضی محض برای تدریس خدمتون  
 رسیدم  
 مادر با تعجب: شما ..... فوق لیسانس ریاضی... مطمئن ..... هستید اصلا به  
 قیافه اتون نیاد .. شما همیشه دمپایی می پوشید؟  
 مسعود: نه یک اتفاقی افتاد کفشامو به کسی دادم به عنوان ضمانت .. دیگه  
 شرمنده ببخشید  
 مادر: چرا با تدریس توی خونه مخالفت کردید ؟؟  
 مسعود: ببخشید من یه کم خجالتی هستم واسه همین اینجا راحت ترم  
 مادر: در هر صورت چنین جایی در شان ارمین من نیست برای این جلسه اجازه  
 میدم ولی اگر مورد قبول ارمین قرار گرفتید جلسات دیگه  
 حتما در منزل برگزار میشه در غیر اینصورت نمی تونیم با هم همکاری کنیم  
 مسعود: ببخشید ارمین باید نظر بدهند  
 مادر: بله صد در صد من از اون مادرهایی نیستم که نظرم را به فرزندم  
 تلقین کنم فرزند من ازدانه می تونه هر تصمیمی بگیره ومن وباباش به حرفش  
 گوش می دیم  
 مسعود: ببخشید از نظر من هیچ اشکالی نداره  
 مادر: در ضمن نظر شما اصلا مهم نیست... لطف کنید کارت ملی شناسنامه . اصل  
 مدرک تحصیلی تون. و برگه ضمانت ۴ نفر کارمند معتبر دولتی را به من تحویل  
 بدید  
 مسعود: ببخشید همه اشو باید تحویل بدم  
 مادر: نکنه شما انتظار دارید فرزند یکی ویه دونه اقای مفخر بالا دست رو به  
 هر ننه قمری بسپارم من وبابای ارمین باید خیالمون راحت باشه  
 مسعود: ببخشید فکر نکنم این همه مدرک و ضمانت واسه یه تریس خصوصی نیاز  
 باشه  
 مادر: شما چند سال سابقه تدریس دارید؟  
 مسعود: سابقه انچنانی ندارم من ۴سالی هست درسم تموم شده وبیشتر به حساب  
 های پدرم رسیدگی می کردم  
 مادر: پدرتون مدیر کدوم کارخانه هستنند  
 مسعود: کارخانه ندارند یه تعدادی راس گوسفند دارند که اونها را به چرا می  
 برند  
 (مادر شروع به خندیدن می کنند روبه پسرش: شنیدی چی گفت پدرش گوسفند





ارمین: گفتم خم شو والا به مامانم میگم ا  
 (مسعود مجبور میشه خم بشه تا ارمین سوارش بشه : الاغ سواری دوست داری ؟  
 ارمین : اره فقط تند تر برو . والا موهاتو می کشم  
 مسعود : بیشتر از این نمی توئم ارمین جون

ارمین : پس منم موهاتو می کشم ( و شروع میکنه موهای مسعود را کشیدن)  
 مسعود : نکنه عزیزم نکن موهامو کندی باشه باشه تند تر می رم تند تر  
 میرم خوبه الان همینطوری خوبه؟  
 ارمین: نه یه چیزی کم داره ؟  
 مسعود: من که دارم تند می رم چی کم داره  
 ارمین: باید صداشم دربیاری ؟  
 مسعود: زشته ارمین جون من معلم تو هستم اوادم بهت ریاضی یاد بدم این  
 کاری یعنی چه؟

ارمین: پس منم به مامانم میگم اذیتم کردی ؟  
 مسعود: ا من کی اذیتت کردم عزیزم حالا بدون صدا نمیشه؟؟  
 ارمین: کیفش به صداشه  
 مسعود: اخه من بلد نیستم  
 ارمین: باید ار ار کنی یه بار بگو  
 مسعود: ار ار ار  
 ارمین: این که صدای الاغ نیست بلند بگو  
 مسعود: چشم چشم بلند تر می گم (ار ار ار) خوبه اینجوری ؟ به مامانت نگی  
 ها؟

ارمین : اره همین جور ادامه بده الان الاغ خوبی شدی  
 (مسعود از خستگی روی زمین پهن میشه ارمین که حسابی ناراحت میشه؟)  
 ارمین: چی شد چرا وایسادی راه بیافت راه بیافت بلند شو دیگه  
 مسعود با خستگی : بذار یه کم خستگی در کنم باور کن دیگه توانی ندارم  
 نمیشه برم ریاضی تمرین کنیم  
 ارمین : بلند شو بریم ریاضی تمرین کنیم  
 (مسعود که حسابی خسته شده از روی زمین بلند میشه و روی صندلی

میشینه: افرین پسر خوب  
 این کارارو باید تو وقته استراحت انجام بدی الان موقع تمرین ریاضی هست  
 ارمین: باشه هر چی شما بگید  
 مسعود: حالا شدی یه بچه خوب و درس خون ببین خیالت راحت باشه کرایه که  
 انجام دادی وبه مادرت نمی گم  
 خوب کجا بودیم داشتیم واست سوال طرح می کردم (شروع میکنه به سوال طرح  
 کردن)

ارمین: ا این چیه زیره پات فکر کنم ماره  
 مسعود سریع پاشو بالا میاره : کو کو  
 (ارمین دو پای مسعود دو میگیره وبه عقب هل میده مسعود با کله می افته  
 رو زمین)

ارمین شروع به خندیدن می کند و کتاب و دفتر را برمی داره و تمام برگه هاشو  
 پاره میکنه وروی سره مسعود می ریزه)  
 مسعود: همه چیزو به مادرت می گم صبر کن بیاد  
 ارمین: به همین خیال باش تو حتی نمی تونی از جات بلند شی .. اگه تونستی  
 منو بگیر

(مسعود با ناتوانی از جاش بلند میشه و دنباله ارمین می کنه ارمین را  
 گیرش میاره وگوشش را می گیره)  
 مسعود: بی تربیت این چه کاری بود انجام دادی ؟بچه شیطان بی ادب بی تربیت  
 ، مادرت بیاد همه چیزو بهش میگم میگم چه بلایی سره من آوردی؟



(ارمین شروع به گریه کردن می کند که مادر از راه می رسد و کفشهاشو به طرفه مسعود پرت میکنه:

مادر: هوی هوی وایسه ببینم داری چیکار میکنی؟ بچه مظلوم گیر آوردی داری اذیتش می کنی

پدرت تو در میارم پدر سوخته بی پدر، گوشه بچه منو می گیری روانی داری عقده های سرکشت را سره بچه من خالی میکنه روانی بیمار (مسعود که کفش ها به سمتش پرت میشه سریع در گوشه ای فرار میکنه و حسابی ترسیده

مسعود: اجازه بدید من صحبت کنم همه چیزو بهتون می گم مادر: خفه شو روانی چی میخوای بگی من بچه امو سپردم دستت بهش ریاضی یاد بدی اونوقت تو میگری کتکش میزنی چطوری دلت اومد این بچه مظلوم و کتک بزنی

مسعود: ببخشید سوتفاهم پیش اومده. اجازه بدید من توضیح می دم مادر: از همون اولم بهت مشکوک بودم گفتم این دیوانه یه ریگی به کفشش هست ببین پدرت و در میارم پوستت و میکنم ازت شکایت می کنم می کشونت دادگاه مجازاتت می کنم روانی

مادر روبه ارمین: اذیتت کرد عزیزم گریه نکن من پیشتم. گریه نکن من پوستشو می کنم بیا تا بریم از اینجا من این روانی را به مجازاتش می رسونم

مسعود: خواهش می کنم خانم زود قضاوت کنید من تا حالا از ارم بهیک مورچه هم نرسیده اونوقت چطوری بچه شما را کتک بزنی من فقط گوشو گرفتم مادر: تو غلط کردی گوش بچه منو گرفتی. اصلا تو کی هستی که گوش بچه مفخر بالادست را بگیری

فقط منتظر روز دادگاهت باش انقدر تو زندان اب خنک بخوری تا جونت در بیاد یه پرونده واست درست می کنم این هوا که یه وجب روغن توش باشه بچه مفخر بالا دست وکتک می زنی عقده ای روانی بیمار (دست بچه را می گیره و از صحنه خارج میشه)

مسعود: خانم اجازه بدید من براتون توضیح می دم سو تفاهم پیش اومده من بهش گفتم بیا ریاضی تمرین کنیم اون می خواست الاغ سواری کنه، بچه اتون تموم موهای منو کند. من فقط خواستم توجیحه اش کنم (مسعود با ناراحتی کاغذ کتاب ها را جمع میکنه ونگاهی بهشون می کنه: من داشتم واسش سوال طرح کردم اون شیطونی می کرد ببین با کتاب ریاضی چیکار کرد اخه این چه جور بچه ای چقدر شیطون چقدر نا آرام چقدر خشن

ببین تموم بدنون و خرد و خمیر کرد این بچه (بعد میاد سراغ تماشاجی ها) مسعود: بابا شما یه حرفی بزنیند. شما که شاهد بودید این بچه چه بلایی سرمن آورد.

نکنه شما حرف منو قبول ندارید؟ مگه ندید چقدر شیطون نا آرام بود؟ به نظرتون مقصر اصلی کیه من مقصرم. چرا حرف نمی زنید به من می خوره روانی وبیمار باشم به من می خوره بچه هارا کتک بزنی.

(مسعود با ناامیدی وبا بغض روی صندلی میشینه: اخه چرا اخه چرا من انقدر بدشانسم چرا انقدر من بی عرضه و بی دست و پام پیش خودمون گفتم دیگه واسه خودمون کسی شدیم یه کلاسی می گیریم ودرسی میدیم وپولی می گیریم خودمون و نشون می دیم ولی همش دود شد رفت هوا چه کلاسی چه درسی، انگاری قرار نیست نیش وکنایه ها مسخره کردنا تموم بشه اخه چقدر من احمق بی شعورم عرضه هیچ کاری وندارم باید برم زیره جرز دیوار... اقام همیشه میگفت مسعود تو اخرشم هیچ خری نمیشی همش میگفت سوده این گوسفنده از تو

بیشتره

همش میگفت تو باعث ننگ خونواده ای .همش کامبیز پسر عمو سهراب و چهارم می کرد میزد تو سرم و می گفت پسر باید مثله کامبیز زرنگ و باهوش با جنب باشه ولی من گوش ندادم و حالا فهمیدم راست میگفت ... (شروع به گریه کردن می کند)

در همین حین پسره جوانی درحاله که بستنی می خوره بهش میرسه وکناره اون میشینه ونگاهی بهش میکنه  
 ومیگه: ببین اصلا غصه اشو نخور ،منم یه زمانی حاله تو رو داشتم ،ببین اصلا اوضاع از توهم بدتر بود دلم می خواست زمین دهن واکنه برم توش (یه دستمال بهش میده) حالا غصه اشو نخور اشکاتو پاک کن مسعود: خیلی ممنون تشکر .ببخشید شما؟  
 جوون: فرض کن یه رفیق ، یه دوست یه همکار ، اصلا یه ناجی که اومده تو را از این وضعیت فلک زده نجات بده مسعود: من شما را جایی ندیدم نمی شناسمتون شما رفیق من بودید جوون: ای بابا لازم نیست منو بشناسی .ببین تمام مشکلاتی که الان تو درگیرشوی منم یه روزی داشتم اونم از نوع بدتر شه یعنی یه چیز ی میگم یه چیزی می شنوی ها اوضاع خیلی خراب بود مسعود: ببخشید یعنی شما هم بچه آقای مفخر بالا دست را گوشش و گرفتید؟ جوون: نه عزیزم گوش چیه ؟ من الان از چشات می خونم درد تو بی پولی و بیکاریه درسته یا نه مسعود: ببخشید شما فال گیر هستید چطوری متوجه شدید مشکل منه جوون: اصلا نیازی به فال نیست این قیافه درب و داغون وبی ریخت خودش گویای همه چیز هست مسعود: واقعا راست می گید تا حالا خودم به این موضوع فکر نکرده بودم جوون: ولی اگه بخوای می تونی مثله من با تمومه این مشکلات بای بای کنی وبه ادمه دیگه ای بشی مسعود: خیلی ببخشید ولی مشکلات من به همین راحتی حل نمیشه جوون: ببین منو اگه بخوای حل میشه فقط باید فعل خواستن را صرف کنی مسعود: راست می گید ؟ جوون: دروغم چیه ..بذار اصلا واست یه ماجرای را تعریف کنم تا روشن بشی تا حالا قصه بینوایان را خوندی یانه؟؟ مسعود: قصه بینوایان را بله ده باری خوندم جوون: ببین اوضاع زندگی من از اون دختره چی بود اسمش از اونم بدتر بود اصلا انگاری این قصه را از زندگی واقعی من نوشتند

مسعود با تعجب : راست می گید .پس شما هم مثله من درب و داغونی جوون: ببین منو یه روزی درب و داغون بود اما دیگه نیست دیگه اون روزی سخت گذشت و تموم شد حالا تازه معنی زندگی می فهمم الان تازه دارم مثله آدم زندگی می کنم

مسعود: چه خوب ، یعنی منم مثله تو می تونم یه روزی مثله آدم زندگی کنم جوون: چرا نتونی .می تونی می دونی مشکل تو چیه که پیشرفت نمی کنی مسعود: به خاطر اینکه بی عرضه بی دست وپا هستم به درد هیچ کاری نمی خورم جوون: البته این علت ها می تونم باشه ولی یه ایراد دیگه تو اینه که فقط نوک دماغتو می بینی واسه همین همیشه مثله خر تو گل می مونی واسه اینکه به خوشبختی برسی باید نوک قله را ببینی نه نوک بینی الان اون قله را می بینی اونجا

مسعود: نه کجاست نمی بینم

جوون: بابا اون قله به اون بزرگی را نمی بینی یه کم دقت کن م ی بینیش

مسعود: متاسفانه چشماش ضعیفه نمی بینم  
 جوون: ای بابا چقدر تو مشنگی اصلا این قله را ولش کن واسه خودت یه قله  
 تجسم کن نوک اون قله را ببین  
 مسعود: حتما باید قله باشه چیزه دیگه ای نمیشه  
 جوون: ببین تو اصلا سواد داری؟؟  
 مسعود: بله من فوق لیسانس ریاضی محض از دانشگاه تهران با معدل ۱۸.۹۵ صدم  
 درصد دارم  
 جوون: پس چرا نمی فهمی منظور منو چرا متوجه نمیشی این که من می گم قله یه  
 مثالا یعنی باید فکرای بلند داشته باشی تا موفق بشی  
 مسعود: آخه من چطور می توئم فکرای بلند داشته باشم وقتی عرضه اشو ندارم  
 جوون: ببین از امروز این فکرای منفی وبرییز دور من خودم کمکت می کنم می  
 خوام از این وضعیت اصف بار نجاتت بدم بذار ماهم  
 یه کارخیری کرده باشیم  
 مسعود: واقعا خیلی ممنون. یعنی می خوام کمک کنی خدا خیرتون بده  
 جوون: می خوام بهت کار بدم واسه خودت کار کنی آقای خودت باشی  
 دیگه منت کسی هم رو سرت نباشه  
 مسعود: چقدر شما انسان شریفی هستید اصلا فکرشو نمی کردم یکی بهم همچین  
 پیشنهادی بده. حالا چه کاری هست کی باید شروع کنم  
 جوون: صبر کن صبر کن اروم اروم ببین کاری که من دارم نتورک مارکتینگ  
 می دونی چیه؟  
 مسعود: اره اره همون سوپر مارکت خودمونه دیگه  
 جوون: نه عزیز من سوپر مارکت چیه ..بین این قضیه رو من فقط به شما می  
 گم اونم به خاطر اینکه دیدم انسان شریف و پاکدامنی  
 والا من به هرکی هم پیشنهاد کار نمی دم  
 مسعود: بله این از لطف شماست حالا میشه یه کم بیشتر واسم توضیح بدی که  
 کارتون چیه چه کاری من باید انجام بدم  
 جوون: گوشت بیار جلو  
 مسعود: گوشو  
 جوون: اره بیا جلو  
 (مسعود گوشش را میاره جلو و جوون شروع می کنه در گوشش محسوس و بذاره تو  
 فرغون)  
 جوون: متوجه شدی یا نه؟؟  
 مسعود: متاسفانه نه چیزی متوجه نشدم  
 جوون: ای بابا مارو گرفتی ..(دفترش را میاره) این خونه را می بینی؟  
 مسعود: بله چه خونه بزرگ وشیکی چقدر قشنگه  
 جوون: این خونه ماله منه از همین کار خریدم  
 مسعود: واقعا چقدر خوب مگه میشه  
 جوون: این ماشین و می بینی. از همین کار خریدم  
 مسعود: نه بابا چه ماشینه قشنگی چقدر مدل بالاست خارجیه انگاری  
 جوون: حالا تو هم می خوام صاحب این چیزی بشی؟  
 مسعود: بله من از خدامه  
 جوون: حالا کافیه هدف هاتو روی کاغذ بنویسی و شروع کنی دونه دونه تیک  
 بزنی  
 مسعود: یعنی هدف ها مو بنویسم شروع کنم تیک بزئم بعد باین کار می توئم  
 این خونه و ماشین بخرم  
 جوون: بله می تونی کاری نداری فقط این مرحله اوله کاره .  
 مسعود: بعد مرحله دوم چیه؟  
 جوون: ببین پول و پله که پیشت داری؟

مسعود: پول. متاسفانه ندارم یعنی تا چند دقیق پیش اگر اون اتفاق نمی افتاد الان داشتم و ولی همه چیز خراب شد  
جوون: یعنی هیچی هیچی پول ندارم.....  
مسعود: نه هیچی ندارم  
جوون: ببین یه کم کار سخت شد اینجوری... ببین خونه ای ماشینی زمینی ملکی.  
طلایی سکه ای چیزی ندارم  
مسعود: خونه و ماشین که نه ولی یه دونه گوسفند به نامم هست  
جوون: گوسفند. گوسفند واسه چی؟  
مسعود: من پدرم چوپان هست یکی از گوسفند ها را به نامم زده واسه روز مبادا. اونو می توئم بهتون بدم  
(جوون یه کم فکر می کنه): باشه دیگه چاره ای نیست پس بیا قولنامه اشو واست بنویسم زیرشو امضا کن  
در ضمن ضمانت نامه هم باید بهم بدی؟  
مسعود: باشه مشکلی نداره امضا می کنم هر چی باشه  
(جوون شروع می کنه به نوشتن: بیا اینجا را امضا وانگشت بزن،)  
مسعود: بعد تکلیف این گوسفند چی میشه؟  
جوون: شما این سکه را می بینی ماله دوره هخامنشی حداقل ۸۰۰ سال پیش می دونی قیمتش چنده؟  
مسعود: وای چقدر قشنگه معلومه خیلی قدمت داره فکر کنم ۱۰۰ هزار تومان قیمتش باشه  
جوون شروع به خندیدن می کنه: نه عزیزمن یک میلیون دلار ارزشه... الان با این پولی که به من دادی نصف این سکه ماله تو میشه  
مسعود: واقعا راست می گویی یعنی نصفه این سکه ماله منه میشه حالا کی بهم سکه را تحویل می دید  
جوون: قرار نیست بهت بدیم این پیش ما امانته تا شما بتونی زیر مجموعه هاتو بیشتر کنی هر چی زیر مجموعه هات بیشتر باشند از این سکه ها می ره تو حسابت، ولی عکسش را می توئم بهت بدم فعلا اینو داشته باش بعد که وضعت خوب شد  
سکه واقعی و لمسش می کنی  
مسعود: یعنی هرچه زیر مجمو عهام بیشتر باشه همه این سکه ها ماله من میشه وای چقدر عالی باورم نمیشه  
جوون: اهان باید دیگه باورت بشه تازه این سکه ها که چیزی نیست تو می تونی خیلی راحت صاحب تمام طلا و جواهر ملکه انگلیس بشی فقط باید تلاش کنی  
مسعود: من چطوری باید تلاش کنم تا زیر مجموعه هام بیشتر بشند  
جوون: کاری نداره خیلی راحت کافیه همین حرفایی که به تو زدم و به یه نفر دیگه بزنی اونو بیاری تو مجموعه ات  
مسعود: یعنی حرفایی که شما به من زدید به یه نفر دیگه بزنی میاد تو مجموعه من  
جوون: اره دیگه... کاری نداره خیلی راحتی باید پیاز داغش و زیاد تر کنی تا پوله بیشتری بگیری  
مسعود: ببخشید پیاز داغ منظورتون چیه؟  
جوون: ای بابا یعنی قدرت جذبش بالا باشه دیگه طرف بهت راحت اعتماد کنه بهت پوله بیشتری بده  
مسعود: من واقعا ازتون ممنوم شما زندگی منو نجات دادید من نمی دونم چطوری باید ازتون تشکر کنم  
اصلا فکرشم نمی کردم به همین راحتی بتونم پولدار بشم  
جوون: خواهش میکنم ببین تشکر لازم نیست وظیفه ما کمک کردن به دیگران هست

یعنی کسای که گیر افتادند را به هولی بهشون بدیم بیافتند رو غلطک مسعود: ببخشید بعد من از کی باید کارمو شروع کنم ؟

جوون: ببین وقت تلاس باید از هرفرصتی استفاده کنی وقتو تلف نکن از همین الان این پارک هم محل رفت و آمد شروع کن از همین جا تبلیغ کنی و بکشونی تو مجموعه ات

مسعود: یعنی از همین امروز شروع کنم

جوون: پس از کی . مگه نمی خوام برسی به نوک قله ؟

مسعود: بله بله

جوون: پس از همین الان شروع کن در ضمن این سفته هام هم امضا کن تا ما به مدرکی از شما داشته باشیم مالو مالکه بهمون ندادی

مسعود: چشم هر جا بگین و امضا می کنم

جوون: خوب با ما دیگه کاری نداری؟

مسعود: می خوام برید ؟

جوون: پس چی تا شب که اینجا نمی تونم بمونم واسه همین چند ساعت هم که بهت وقت دادم کلی باید ضررش رو ببینم

مسعود: پس من باید از همین الان شروع کنم زیر مجموعه بگیرم

جوون: اره فقط یه کم هم به سرو وضعت برس بابا الان تو صاحب نصف سکه هختمنش هستی

یه کم تیپ بزن تا مشتری گیر بشی رو حرف زدنت هم کار کن مثله بچه های کلاس اولی هم حرف نزن

شما الان نماینده نتورک مارکتینگ هستی باید شیک و مجلسی باشی

مسعود: چشم چشم حتما .. من لطف شما را هیچ وقت فراموش نمی کنم میشه بغل تون کنم

جوون: بیا تو بغلم .. به مجموعه من خوش اومدی گو گوریه

مسعود: میشه شماره اتو بهم بدی سوالی داشتم ازت بپرسم

جوون: اره پس چی ببین این کارت منو بگیر فقط رو پیغام گیره پیامتو بذاری من گوش می دم جوابتو می دم

مسعود: خیلی ممنون خیلی ممنون

شما زندگی منو دگرگون کردی ، باورم نمیشه اصلا انگار دارم خواب می بینم

جوون: ببین بشین فقط هدف هاتو تیک بزن تو تا چند قدمی سکه ها هستی فقط باید تلاش کنی چی ؟

مسعود: تلاش کنم سکه ها رو بردارم

جوون: نه عزیزم تلاش کنی زیر مجموعه بگیری تا برسی به همه سکه ها . حالا یه بار دیگه بیا تو بغلم

منم از اینکه همچین زیر مجموعه ای دارم خیلی خوشحالم اصلا تو پوست خودم نمی گنجم

شما لیاقتت بیشتر از این هاست شرمنده اگه توان ما کم هست

مسعود: نه این چه حرفیه می زنی شما اولین کسی هستید که تو زندگی منو ادم حساب کردی

ممنونم ازت (شروع به گریه کردن می کند)

جوون: گریه نکن باید خوشحال باشی به این سکه ها نگاه کن ونوک قله فعلا خداحافظ

مسعود: حتما حتما خداحافظ خداحافظ

مسعود با خودش حرف می زند): حالا دیگه می تونم خودمو به پدرم ثابت کنم ، یه کاری می کنم

که همه حرست امو بخورند، دیگه روزای حقارت تموم شد الان واسه خودم یه شغل دارم

( در همین حین یک جوان مذهبی در پارک داره قدم می زنه و به اطرافش نگاه می کنه مسعود که فکر می کنه اولین زیر مجموعه اش را پیدا کرده سریع جوون را صدا می زنه): سلام حالتون چطوره ؟ خوب هستید؟ منتظر کسی بودید؟

جوان : نه اوادم هوا خوری شما چطور؟

مسعود: منم اوادم هوا خوری

جوان: اه چه خوب

مسعود: ببین اصلا غصه اشو نخور ،منم یه زمانی حاله تو رو داشتم ،ببین اصلا اوضاع از توهم بدتر بود دلم می خواست زمین دهن واکنه برم توش

جوان: ببخشید مگه حاله من چطوره؟

مسعود: خیلی خیلی داغون به نظر می رسید ولی غصه اشو نخور باید فعل خواستن را صرف کنی

جوان: واسه چی فعل خواستن را صرف کنم؟

مسعود: می دونی مشکل شما چیه ؟

جوان: نه چه مشکلی من مشکلی ندارم

مسعود: ببین من از تو چشمات می خوام یه مشکلی داری فقط باید نوک قله را ببینی

نه نوک دماغ و الان نوک اون قله را می بینی باید ارزوی بزرگ داشته باشی جوان: ببخشید متوجه منظورتون نمی شم من مشکلی ندارم

مسعود: این سکه را می بینی ماله دوره ماقبله تاریخه ارزش میلیون دلاری داره این سکه الان نصفش ماله منه

جوان: همین سکه چقدر خوب شما این سکه را چطوری بدست آوردی

مسعود: اهان مسئله همین جاست من نوک قله را مبینمک شما نوک بینی تون

جوان: پس برای بدست آوردن این سکه حسابی تلاش کردی

مسعود: نه خیلی راحت بود فقط باید فعل .....اش را یادم رفت اونو باید صرف کنی

زیر مجموعه زیرمجموعه ات زیاد کنی ..وقتی زیر مجموعه زیاد بشه این سکه ها هم بیشتر می شه

باهش می تونی خونه بخری ماشین بخری فقط رو کاغذ هدف هاتو تیک بزن مشکلی نداره

جوان: شما حالتون خوبه ؟ من اصلا متوجه منظورتون نیستم

مسعود: دارم واضح میگم دیگه شما باید نوک قله را ببینی مگه نمی خوای از این فلاکت و بدبختی و بیکاری نجات پیدا کنی مگه نمی خوای وضع مالی ت خوب بشه پس باید نوک قله را ببینی هدف هاتو تیک بزنی

جوان: اهان الان فهمیدم بعد من بخوام وضع مالیم خوب بشه مثله شما سکه داشته باشم باید چیکار کنم ؟

مسعود: پس متوجه شدی منظورمو حالا گوشت را بیار جلو تا برات توضیح بدم (جوان گوشش را میاره جلو و مسعود در گوشی برایش تو با ادا واتفار توضیح می ده)

جوان: چقدر خوب خیلی کاره بارارزشیه فقط باید اجازه بدی من یه زنگی به بچه ها بزنم

چون اون ا هم دنباله همچین بیزینسی می گشتند بهشون بگم بیاند اینجا پولم دنبالشون بیارند تا همه با هم پیام تو زیر مجموعه شما

مسعود: زنشگون بزن زودتر بیاند من واسه همشون جا دارم فقط بگو پول بیارند دنباله خودشون

جوان: بله صد در صد بدون پول که نیشه

(مسعود حسابی خرسند وشادمان میشه)

جوان: الو سلام مقدام مقداد یک ببین مزدگونی بده گمشده پیدا شده

.کبوتر دوباره به اشیونه برگشته  
 فقط با پول حسابی بیانن تحویلش بگیری ببین پول یادت نره همه بچه هارا بگو  
 بیاند  
 پس منتظرم یادت نره خداحافظ  
 جوان: حله حله گفتم با پول حسابی بیاند که کله این سکه هارا ماله  
 خودمون بشه  
 مسعود: ممنون لطف کردید اصلا امروز انگار روز خوش شانسی منه همه پنجره ها  
 به روی من باز شدند  
 جوان: فط باید بعضی وقتا پنجره راببندی که سوز اذیتت نکنه  
 (مسعود شروع میکنه به خندیدن ومی زنه پشت کمره جوون: شما چقدر شوخ هستی  
 جوان:همیشه هم اینجوری نیستم ها  
 مسعود: ببخشید منظوری نداشتم.....خواستم یه کم شوخی کنم حال  
 و هوامون عوض بشه  
 جوان: بعد شما دفتر وشرکت هم دارید ؟  
 مسعود: بله بله اون که منو زیر مجموعه کرد اون دفتر داره اینم کارتشه فقط  
 گفت پیام بذارید  
 بهتون جواب می ده  
 جوان: پس فعالیت قانونی دارید؟  
 مسعود: بله بله قانونی قانونیه اسمش هم هست نتورک مارکتینگ  
 جوان: چقدر جالب من که حسابی شیفته این بیزینس شدم امیدوارم بچه های  
 دیگه هم خوششون بیاد  
 مسعود: نه هرکی این سکه ها راببینی سریع جذب میشه شما خیالتون راحت  
 (چند تا مامور با هم می رسند سر صحنه)  
 جوان: انگاری بچه ها اومدند سلام بچه ها  
 یکی از مامورین: سلام حالتون چطوره؟  
 مسعود: قربان شما شما خوب هستید  
 مامور: ببخشید اگه معطل شدید ما تا اومدیم پول جور کنیم یه کم طول کشید  
 جوان: تشریف بیارید تو ماشین برای بچه ها هم یه تو ضیحی بدید  
 مسعود: نمیشه همین جا توضیح بدم می خوام مزاحم اقایون هم نشم  
 جوان: نه چه مزاحمتی شما مزاحم هستید دوستان سال ها منتظر شما بودند  
 مسعود: دوستان لطف دارند ببخشید من مزاحم وقتت تون شدم ششرمند ها م  
 مامور: فقط اگر اجازه بدید من این دستبند هم بزنم که خیالم راحت باشه  
 مسعود: ببخشید دستبند واسه چی ؟ شوخی می کنی د؟اصلا نیازی به دست بند  
 نیست من کامل براتون توضیح میدم شما فقط باید هدف هاتون را تیک بزنید  
 جوان: حالا وقت داریم واسه تیک زدن شما تشریف بیاین  
 مسعود: ولی نیازی نبود به دستبند شما فقط باید نوک قله را ببینی  
 ( مامورین مسعود را به جرم فعالیت در شرکت های هرمی دستگیر می کند )

